

## بسم الله الرحمن الرحيم

خوشحالم که خداوند توفیق داد تا چراغ ششم را نذر چهل سالگی انقلاب، در محضر شما روشن کنم. به عنوان مقدمه این چراغ، خیلی حرفها داشتم که بزنم، اما متأسفانه امروز گرفتار یک مجادله بیهوده و فرساینده شدم که نه فرصتی برای نوشتن این مقدمه برایم باقی گذاشت، و نه حال و حوصله‌ای. به بهانه موضوع این بخش از گفتارمان، دلم می‌خواست درباره مسئله «حجاب و بی‌حجابی در جمهوری اسلامی» و تجربه چهل ساله ما در این زمینه، حرفها بزنم. دلم می‌خواست به این موضوع بپردازم که چطور عده‌ای با کومه‌بینی خاصی، صرفاً برخوردهایی افراطی و بخشنامه‌ای و پونزی با حجاب داشتند<sup>۱</sup>، و همان‌ها بعداً با گرفتن مواضع تفریطی و «سوپرلیبرالی» - دانسته یا ندانسته - تیشه دست گرفتند تا ریشه دیانت را در میان مردم ما بزنند.

دلم می‌خواست به کسانی اشاره کنم که در این چهل سال، هروقت از مسئولیت‌های آن‌ها در قبال فرهنگ حجاب سؤال شد، برای پنهان کردن بی‌عملی‌های خود فقط شعار دادند که باید در این زمینه کار عمیق فرهنگی کرد، و در همان حال دوستان و فرزندان و عروس‌هایشان در خارج از کشور و نیز در شبکه‌های مجازی، کشف حجاب کردند؛ و من ماندم و سؤالی همیشگی که «چطور کسانی که شعار کار عمیق فرهنگی می‌دهند حتی بر روی فرزندان و خانواده‌های خودشان کار عمیق فرهنگی نمی‌کنند؟»

دلم می‌خواست به این موضوع اشاره کنم که صورت درست مسئله حجاب این نیست که «با قانون شدن حجاب در سطح جامعه چقدر موافقم یا مخالف»، صورت درست مسئله این است که «آیا می‌توان پذیرفت که در سطح اجتماع، با برهنگی برخورد قانونی صورت نگیرد؟» من که فکر نمی‌کنم هیچ انسان متدین بلکه هیچ انسان عاقلی، معتقد باشد که با برهنگی نباید برخورد قانونی صورت گیرد، مخصوصاً در یک جمهوری دینی و اسلامی. آنگاه دلم می‌خواست روشن می‌کردم که اگر کسی قبول داشته باشد که باید با برهنگی برخورد قانونی داشت، فوراً باید جواب دهد «چنانچه معیار اعلام شده توسط دین را حد حجاب ندانیم، پس چه مقدار از پیدا

---

<sup>۱</sup> توصیه می‌کنم در این زمینه، به خاطرات مرحوم رفسنجانی از برخی رفتارهای دولت موسوی مراجعه کنید.

بودن کجای بدن را باید برهنگی تلقی کنیم تا با آن برخورد قانونی صورت گیرد؟

یک وجب؟ دو وجب؟ سه وجب؟ چهار وجب؟ ... از کجای بدن؟؟»

آنگاه دلم می‌خواست روشن می‌کردم که حد قانونی برهنگی هرچقدر و از هرکجا که تعیین می‌شد باز هم همین مسائلی را داشتیم که امروز داریم؛ یعنی باز هم کسانی پیدا می‌شدند که با لطائف‌الحیل، تلاش می‌کردند از حد قانونی حجاب عبور کنند. دلم می‌خواست در این باره حرف می‌زدم که بسیاری از بی‌حجاب‌های جامعه ما، خیلی بیش از آن که فکرش را می‌کنیم، در دلشان طرفدار حجابند.

دلم می‌خواست ... گفتم که، امروز گرفتار مجادله‌ای بودم که نه حالی برایم گذاشت و نه حوصله‌ای. بگذریم. فقط اجازه می‌خواهم با ذکر یک نکته کوچک، به متن گفتارمان نزدیک شوم.

چندی پیش، همزمان با بازی‌هایی مثل دختران خیابان انقلاب – یا شاید بهتر باشد بگوییم: دختران خیابانی انقلاب – بازی دیگری هم برپا شد به نام «چهارشنبه‌های سفید». بخشی از این بازی که البته پیش‌تر در فضای مجازی جریان داشت، از این قرار بود که مثلاً دختر بی‌حجابی می‌آمد و می‌گفت «من به حجاب شما احترام می‌گذارم، چرا شما به بی‌حجابی من احترام نمی‌گذارید؟» برای من بسیار جالب بود وقتی می‌دیدم عده‌ای از افراد، دست کم در وهله اول، احساس می‌کردند پاسخ منطقی و معقولی برای این پرسش ندارند. درحالی که من فکر می‌کنم پاسخ این پرسش مغالطه‌آمیز، بسیار روشن است؛ و اگر کسی به همین شش چراغی که تا به امشب روشن کرده‌ایم توجه کند، به روشنی درمی‌یابد که مغالطه پنهان این پرسش، در کجاست.

حقیقت اینست که در دل این پرسش برخی مفروضات – یا اگر دوست داری بگو: برخی پیش‌فرض‌ها – پنهان شده است که نه بدیهی هستند و نه با استدلال منطقی به اثبات رسیده‌اند، اما به‌خاطر دریایی از تبلیغات رسانه‌ای که از درودیوار دهکده جهانی فرو می‌ریزند، مسلم فرض می‌شوند. این پیش‌فرض‌ها و مفروضات پنهان، برخاسته از همان جهان‌بینی و ایدئولوژی پنهانی هستند که تاروپود اندیشه‌های لیبرالی و سکولاری را شکل می‌دهند؛ و درعین حال بانگ دهلشان گوش فلک را کر می‌کند که ما نسبت به همه جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌ها بی‌طرف هستیم و همگان نیز باید سعی کنند مثل ما، در مناسبات اجتماعی خود، جهان‌بینی و ایدئولوژی را کنار بگذارند.

من اگر به بازی چهارشنبه‌های سفید – که البته بازی قشنگی نبود و خیلی زود به فراموشی سپرده شد – دعوت می‌شدم. فوراً سؤال می‌کردم «چرا باید به بی‌حجابی

احترام گذاشت؟ فقط به این دلیل که عده‌ای به آن علاقه دارند؟ خوب ممکن است عده‌ای دیگر هم، به چیزهای دیگر علاقه داشته باشند؟ آیا باید لزوماً به آن چیزهای دیگر هم احترام گذاشت؟ حتی اگر آن چیزهای دیگر دروغ و ظلم و فحشا و نظائر این‌ها باشند؟» می‌گویید بی‌حجابی از جنس دروغ و ظلم و فحشا نیست. من هم نگفتم لزوماً هست فقط گفتم: آیا صرفاً به این دلیل که عده‌ای به چیزی علاقه دارند، باید به آن احترام گذاشت؟

می‌گویند «بی‌حجابی یک امر شخصی است که به کسی ارتباط پیدا نمی‌کند.» می‌گویم چطور ثابت می‌کنید یک امر شخصی است وقتی در مقابل چشمان دیگران اتفاق می‌افتد؟ اصلاً تعریف دقیق امر شخصی چیست؟ اصلاً مرز میان امر شخصی و غیرشخصی کجاست؟ اصلاً ملاک تعیین این‌که چه چیزی شخصی است و چه چیزی غیرشخصی، چگونه به دست می‌آید؟ فرضاً که چنین ملاکی وجود داشته باشد، اگر بنده و شما درباره این ملاک با هم اختلاف نظر داشتیم، چه؟

می‌گویم هر جوابی بدهید، دست آخر به جهان‌بینی و انسان‌شناسی و ایدئولوژی شما برمی‌گردد. همان‌طور که من نیز هر جوابی بدهم، دست آخر به جهان‌بینی و انسان‌شناسی و ایدئولوژی بنده بازمی‌گردد. این حرف همیشگی من است. تا وقتی تعریف روشنی از خوشبختی و رستگاری انسان در دستمان نباشد، تا وقتی درباره آغاز و انجام انسان و مبداء و معاد هستی سخن نگفته باشیم، نه می‌توانیم از بی‌حجابی دفاع منطقی کنیم، نه از حجاب، و نه از هیچ چیز دیگری. اگر می‌خواهیم مسئله‌های زندگی خود را با منطق و عقلانیت حل کنیم، چاره‌ای نیست جز این‌که به سراغ مسئله‌های اساسی جهان‌بینی و ایدئولوژی خود برویم. اگر نمی‌خواهیم با عقلانیت و منطق زندگی کنیم، پس اعتراف کنیم که هیچ دلیلی در دستمان نیست تا برپایه آن بگوییم چه چیزی درست است و چه چیزی غلط.

عجیب‌ترین قسمت ماجرا اینست که عده‌ای دائماً سعی می‌کنند در گوش ما بخوانند که «باید فارغ از جهان‌بینی و ایدئولوژی زندگی کنیم.» چراغ‌های ما تا به الان بر روی آن‌هاست، و به‌گمانم دیگر روشن شده باشد که فراغت از جهان‌بینی و ایدئولوژی، «خرافه‌ای» بیش نیست. این «خرافات» هرروز و هر ساعت از درودیوار دهکده جهانی — با آن کدخدای بی‌همه‌چیزش — به سروصورت ما می‌ریزد. چنین «خرافات»ی شاید خطرناک‌ترین دام‌هایی باشد که بر سر راه بشریت قرار گرفته است. بسیاری از ما اینک در دام چنین «خرافات»ی هستیم. شاید بزرگ‌ترین کاری که

انقلاب‌اسلامی انجام داد رهانیدن ملتی از دام همین «خرافات شیطانی» بود، مباد  
آن‌که کسی دوباره در بند این «خرافات» گرفتار آید.

خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم  
شطح و طامات به «بازار خرافات» بریم  
سوی رندان قلندر به رهاورد سفر  
دلق بسطامی و سجاده طامات بریم  
تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند  
چنگ صبحی به در پیر خرابات بریم  
با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم  
کوس ناموس تو بر کنگره عرش ز نیم  
علم عشق تو بر بام سماوات بریم  
خاک کوی تو به صحرای قیامت فردا  
همه بر فرق سر از بهر مباحثات بریم  
ور نهد در ره ما خار ملامت زاهد  
از گلستانش به زندان مکافات بریم  
شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش  
گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم  
قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند  
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم  
«فتنه» می‌بارد ازین سقف مقرنس برخیز  
تا به میخانه پناه از همه آفات بریم  
در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی  
ره بپرسیم مگر پی به مهمات بریم  
حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز  
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

سیدمحمدروحانی

۹۷/۱۱/۱۰